



سرقت ۳۴ میلیارد تومانی از ۳ خانه در شمال تهران

سه سارق که با دستبرد به سه خانه در شمال تهران ۳۴ میلیارد تومانی به جیب زده‌اند، بازداشت شدند. این پرونده از ۲۷ خردادماه امسال و همزمان با اعلام سرقت از خانه‌ای در محله یوسف‌آباد به جریان افتاد. شاکي به مأموران کلاتری ۱۲۵ یوسف‌آباد که در محل حاضر شده بودند گفت که در نبود او و اعضای خانواده‌اش سارقي با سارقان وارد خانه شده و مقدار زیادی فرش نفیس، پول و طلا سرقت کرده‌اند.

بعد از مطرح شدن شکایت تیمی از کارآگاهان پایگاه سوم پلیس آگاهی به دستور بازپرس شعبه ششم دادسرای ناحیه ۶ تهران در این باره تحقیق کردند تحقیقات میدانی کارآگاهان با بررسی دوربین‌های مدار بسته نشان داد که سارقان سه‌سره جوان هستند که با خودروی پژو پارس در محل حاضر شده و بعد از سرقت چند تخته فرش و گلاوندوق از محل متواری شده‌اند. در شاخه دیگری از تحقیقات کارآگاهان با بررسی شماره پلاک خودرو متوجه شدند که مالک خودرو مردی ۳۷ ساله به نام صمد است. بررسی سابقه صمد نشان داد که وی از مجرمان سابقه‌دار در زمینه سرقت از منازل است که بارها به زندان افتاده و به تازگی از حبس آزاد شده است. در حالی که بررسی‌های بازداشت صمد در جریان بود، دو شکایت مشابه به کارآگاهان پلیس گزارش شد. تحقیقات بررسی دوربین‌های مدار بسته نشان داد که صمد و دو همدستش به همین شیوه از دو خانه در محله‌های نیواران و سعادت‌آباد سرقت کرده است.

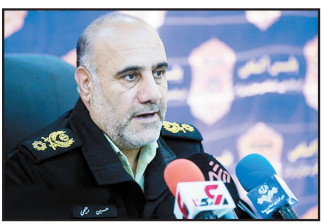
کارآگاهان در جریان تحقیقات بیشتر موفق شدند مخفیگاه متهمان را در خیابان دماوند شناسایی و روز شنبه ۲۳ آبان‌ماه آنها را بازداشت و در بازرسی از مخفیگاه آنها مقدار زیادی اموال سرقت شده را کشف کنند.

صمد در بازجویی‌ها به سرقت‌های سریالی اعتراف کرد و گفت: سال ۹۴ به اتهام سرقت روانه زندان شدم و آنجا با سارقي به نام مجتبی آشنا شدم و تصمیم گرفتم بعد از آزادی از زندان باند سرقت تشکیل دهم.

صمد ادامه داد: ما مدتی قبل از زندان آزاد شدیم، اما برای ارتکاب سرقت به یک همدست دیگر هم احتیاج داشتیم. همدست ما باید از وضعیت افراد پولدار با خبر باشد برای همین من به پاسر، برادرزاده‌ام که نظافتچی بود و در منزل شمال تهران کار می‌کرد، پیشنهاد سرقت را دادم و او هم قبول کرد. در اجرای نقشه به ما کمک کند. بعد از آن بود که با اطلاعاتی که پاسر در اختیار من می‌گذاشت نقشه‌های سرقت را طراحی و اجرایی می‌کردیم. پاسر به عنوان راننده، ما را به محل سرقت می‌برد و من و مجتبی با تخریب در وارد شده و مرتکب سرقت می‌شدیم. سرهنگ کامیار چهری، رئیس پایگاه سوم پلیس آگاهی با پانخت گفت: ارزش ریالی اموال سرقت شده ۳۴ میلیارد تومانی است و تحقیقات برای کشف جرائم بیشتر متهمان در جریان است.

بازداشت فروشندگان صندلی‌های پزشکی در دانشگاه

برخی خریداران این صندلی‌های ۵۰۰ میلیون تومانی فارغ‌التحصیل شده و برخی در حال تحصیل هستند



فرمانده انتظامی تهران بزرگ با اعلام دستگیری عاملان فروش صندلی‌های پزشکی دانشگاه آزاد اسلامی اعلام کرد: ۵۰۰ میلیون تومانی به متقاضیان فروخته‌اند. سردار حسین رحیمی توضیح داد که ۴۰ نفر از خریداران صندلی‌های پزشکی که برخی از آنها در حال تحصیل و برخی فارغ‌التحصیل هستند، شناسایی شده‌اند.

به گزارش جوان، سردار حسین رحیمی روز گذشته در حاشیه اجرای پنجمین مرحله از طرح کشف در جمع خبرنگاران حاضر شد و گفت: «در این طرح ۲۴ سارق حرفه‌ای و سابقه‌دار و یک باند چهارنفره سارقان مسلح، دو قاتل، سه آدم‌ربا و ۱۳ محکوم فراری بازداشت شدند. همچنین در این طرح ۶۶ باند از جمله باند ۹ نفره عاملان جعل مدارک دانشگاهی و فروش سهمیه پزشکی دانشگاه آزاد منهدم شدند. این باند اقدام به فروش صندلی‌های دانشگاه آزاد می‌کردند و هر صندلی رشته پزشکی را به مبلغ ۵۰۰ میلیون تومانی می‌فروختند. اغلب این باند از

مشاوران تحصیلی مدارس بودند که از این افراد یک قبضه سلاح و مشروبات الکلی کشف شد.

همچنین ۴۰ نفر از افرادی که از این باند صندلی خریده بودند و به عنوان دانشجوی پزشکی مشغول به تحصیل یا فارغ‌التحصیل شده بودند، شناسایی شدند.

پاسخ به سؤال جوان

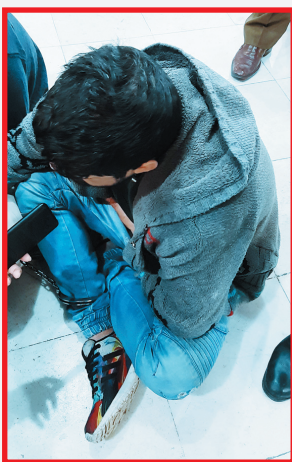
وی در پایان در پاسخ به سؤال خبرنگار «جوان» در خصوص فرجام طرح ویژه برخورد با موتورسواران متخلف گفت: «نام این طرح سهاماندهی رانندگی با موتور سیکلت در پایتخت است که از تک‌افزایی که از این نوع وسیله نقلیه استفاده می‌کنند، درخواست می‌شود با پلیس همکاری لازم داشته باشند. ما مخالف استفاده از موتور سیکلت نیستیم اما باید در چارچوب مقررات باشد؛ چرا که حدود ۳۵ تا ۴۰ درصد کشته‌ها در بی‌احتیاطی و قانون‌گریزی رانندگان موتور سیکلت است.»

وی در ادامه گفت: «طرح اقساطی پرداخت جریمه برای صاحبان موتور سیکلت در تمامی ستادهای تریخی در حال انجام است.»

کزارش

محبوبه قربانی

عامل قتل قهوه‌خانه مشیره: آن حادثه جنگ قدرت بود!



مرد جوانی که شش‌ماه پیش در ۱۴ آذرماه با همدستی دو برادر حادثه مرگبار قهوه‌خانه‌ای در محله مشیره را رقم زده بود، می‌گوید بچه‌ها او با شیخیگری او و دوستانش قدرت‌نمایی بین دو گروه ارادال و اوایش بود. این حادثه به قتل یک راننده اسنپ، زخمی شدن پسر نوجوان و مرگ رهگذر منجر شده بود.

چند سال داری؟

۲۲ سال دارم.

همدستان کجا هستند؟

آنها دو برادر بودند. یکی در ماشین نشسته بود که دستگیر شده است و دیگری که با قهوه مشیره به قهوه‌خانه حمله کرده بود، متواری است. من هم اسلحه داشتم و تیراندازی می‌کردم.

علت حادثه آن شب چه بود؟

چند ماه قبل یکی از اشرار که علی نام دارد همراه اطرافیان یکی از دوستانمان را که به او علاقه‌مند بودیم دوره کردند و ما قهوه مشیره و اسلحه کشتند. شب قبل حادثه آنها

بهنانه‌ای شد از آنها انتقام بگیریم. چرا به آن قهوه‌خانه رفتی؟ چون باتوق آنها بود.

از شب حادثه بگو.

حادثه در عرض ۴ الی ۵ دقیقه اتفاق افتاد. آن شب در حالیکه صورتان را پوشانده بودیم، با شمشیر، شیشه‌ها را شکستیم. آنها تیر قلیان‌ها را پرتاب کردند.

چرا به آن پسر نوجوان شلیک کردی؟

مواد کشیده بودم خیلی متوجه رفتارم نبودم.

چطور فرار کردی؟

با تیراندازی

متوجه شدید در این درگیری مرد جوانی کشته شده است؟

بعد از دو روز از طریق اخبار فهمیدم. باور کنید قصد کشتن او را نداشتیم. او بی‌گناه بود.

از همدست چه خبر؟

از او خبری ندارم. در این مدت با هم ارتباطی نداشتیم.

یکی از اعضای این باند مردی میانسال که مدعی است مدرس صداوسیماست، او با تشکیل یک باند ۹ نفره از مشاوران آموزشی، یا سوءاستفاده از اعتماد خانواده‌ها، دندانی‌زشتگی پزشکی، داروسازی و دندانپزشکی دانشگاه آزاد را با قیمت ۲۵۰ الی ۴۰۰ میلیون تومان به دانش‌آموزانی که در کنکور قبول شده بودند، اما تیرتبه آنها به حد انتخاب رشته نرسیده بود فروخته بود.

متهم مدعی بود این کار کلاهبرداری نیست و سالهاست در کشور رواج دارد

چقدر تحصیلات داری؟

فوق لیسانس دانشگاه تهران هستم.

تدریس می‌کردی؟

مدرس کلاس‌های کنکور در درس ریاضیات تجربی و دین‌فراست‌پژوهی و همچنین مدرس در صداوسیما هستم. در یک مؤسسه آموزشی معروف نیز مشاور بودم.

فروش صندلی‌های دانشگاه آزاد پیشنهاد چه کسی بود؟

فردی بود که یک مؤسسه داشت. او مدعی بود مؤسسه‌اش زیر مجموعه سازمان ملل است. خودش نیز کارمند سازمان ملل و عضو فراکسیون آموزش مجلس بود که البته حال‌در زندان است. می‌گفت می‌تواند با همکاری دانشگاه آزاد و نامه‌نگاری از طریق مؤسسه‌اش، تعدادی صندلی برای رشته‌های پزشکی، دندانپزشکی و داروسازی بگیرد. باین آقا از طریق یکی از دوستانم که آموزشگاه داشت آشنا شدم.

چه مبلغ از خانواده‌ها دریافت می‌کردید؟

من در یک آموزشگاه مشاور تحصیلی بودم به همین دلیل خانواده‌ها اعتماد می‌کردند و برای هر صندلی ۲۵۰ میلیون تومان تا ۴۰۰ میلیون تومان پرداخت می‌کردند.

چند دانش‌آموز معرفی کردی؟

حدود ۲۷ نفر. در این مدت یک میلیارد و نیم سهم من شد.

خانواده‌ها رضی به پرداخت این مبلغ بودند؟

بله آنها یک ماه و نیم است که روی صندلی دانشگاه نشسته‌اند. حتی کارت دانشجویی دارند و در لیست اساتید نیز اسم آنها وارد شده است.

ردپای یک نماینده در فروش صندلی‌های پزشکی دانشگاه آزاد!

آنها قبل از این پیشنهاد یک قرارداد یک‌میلیارد و ۸۰۰ میلیون تومانی داشتند به همین دلیل این رقم برای آنها چیزی نبود!

شرایط پذیرش چه بود؟

دانش‌آموزان باید در کنکور شرکت کرده باشند و قبول شده باشند.

بچه‌ها به دانشگاه رفتند؟

بله آنها یک ماه و نیم است که روی صندلی دانشگاه نشسته‌اند. حتی کارت دانشجویی دارند و در لیست اساتید نیز اسم آنها وارد شده است.

با این مبلغی که به تو رسید چه کردی؟

ماشین و مقداری وسایل خریدم.

به چه قیمتی؟

اسکوت متهم!

نمی‌دانستی این کار مجاز نیست؟

فروش صندلی کنکور همیشه وجود داشت!

سرانجام خوش زندگی زن ۵۰ ساله در آلونک ۵ متری



زین میانسال نمی‌توانست مانع جاری شدن اشک‌هایش شود. بارقه گل‌رنگی از شادمانی روی چهره‌اش نقش بست. مهربانی این زوج ناشناخته سبب روشنی تیره‌ترین روزهایش شد. زن می‌توانست عطر حضور آنها را در خانه‌اش حس کند. عطری که بوی امنیت و سخاوت دارد.

امشب از صدای پای مردهای ناآشنا، از صدای سنگ‌های ولگرد، سوز سرما، از گزند حشرات و جوندگان، از هراس بی‌کسی، حسرت نداشتن‌ها، زخم زبان اطرافیان، نگاه سنگین عابران خوشبخت و ... در امان است. حالا رد پاهای این زوج مهربان، روی قلب این زن به یادگار مانده است.

برده آخر

شادمانی نثار زمین باد که مردمی دارد از جنس آفتاب؛ گرم و بخشنده ... کسی نمی‌دانست روزی رویای یک زوج نیکوکار، در شهری که زندگی مردمش به گوشه ۴ زندان بزرگ راه می‌یابد، به بار می‌نشیند. سال‌هاست که مردم گرفتار شهر، آنها را از عطر سخاوتی که از دست‌های پرمهر و قلب بخشنده آنان پراکنده است، می‌شناسند. اگر نه در همه آنچه از آنها گفته‌اند و نوشته‌اند، قصه کوتاهی نیز از زندگیشان بدست نمی‌آید، جز رد پای مهربانی ...

"حمید کریمی" رئیس اتحادیه اتومبیل‌داران استان البرز پیش از این نیز بارها با مشارکت اصناف نیکوکار در مراسم آزادی زندانیان دهکاب و امور خیرخواهانه پیشقدم بوده و کمک شایانی جهت رفع گرفتاری نیازمندان داشته است. این چهره مردمی سالهاست با رنج و غم مردم شهرش شناسانده و برای بخشیدن زندگی به یک اعدای یا انسانی ناامید و درمانده، از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کند.

وقتی قرارداد رهن یک واحد مسکونی در حصارک پدیدار می‌شود، برای بخشیدن زندگی به یک اعدای یا انسانی ناامید و درمانده، از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کند.

به توصیه "رف" پس از تهیه مسکن برای زن بی‌پناه، کلیه لوازم زندگی و اثاثیه خانه این زن در مانده نیز از فروشگاهی در گوهردشت کرج خریداری شد و به خانه او انتقال یافت. در برابر نگاه‌های حیرت زده مردم محله، زن ۵۰ ساله‌ای که بیش از دو ماه در گوشه یک خرابه کنار منبع آب بسا نایلون، چوب و گونی برای خودش سرپناهی ساخته بود و اثاثیه ناچیزش حتی ارزش زدییده شدن و محافظت نداشت، به خانه‌ای منتقل شد که شایسته زندگی یک شهروند محترم است.

اینجا نزدیک منبع آب، از دو ماه پیش در کنار این دیوار پناه گرفته‌ام و اثاثیه را دور خودم جمع کرده‌ام.

تکرار یک سخاوت بزرگ

از کیسه‌ی دلش می‌بخشد. احساس مادر و تعادل پدر را به ارث برده است که قلبش را بی‌هیچ تردید به روی گرفتاران و نیازمندان می‌گشاید؛ خاموش و مصمم. هراسی از بخشش ندارد که نیکوکاری بی‌نشان است.

نیکوکار البرزری در کارنامه زندگی در خشنانش آزادی هزار و ۳۰۰ زندانی، ساخت چند مسجد، اعزام صدها مرد و زن مشتاق و نیازمند به کربلا و مشهد، تهیه مسکن برای نیازمندان، حمایت از خانواده‌های شهدای مدافع حرم و ... را دارد و بی‌حساب با خدای خویش، داد و ستدی شیرین و دیدنی دارد.

"رف" و همسرش سیده "م.ح" زوج نیکوکار البرزری با تماس تلفنی "حمید کریمی" عضو هیات رئیسه اتاق اصناف استان البرز، از سرنوشتن ۵۰ ساله‌ای که در یک بی‌قبوله ۵ متری در حیدرآباد کرج با اثاثیه محقرش زندگی می‌کند، باخبر شدند و نماینده خود را فرستادند تا به تیرگی روزهای سرد زندگی این زن، روشنی ببخشند.

خرده‌فروشی‌های خانه را تا مین می‌کند. اما مشکل از جایی شروع شد که به گفته‌های دوستم اعتماد کردم و خودم را به دردرس انداختم.

زن میانسال با ناراحتی مدارک بانکی و پیامک‌های تلفن همراهش را نشان می‌دهد و می‌گوید: دخترم از دواج کرده و نوه کوچکی دارم. پسر و همسر دومم با هم میانه خوبی دارند و مشکلی نداریم. اما متأسفانه از روزی که ضامن وام دوستم شدم، زندگی‌ام نابود شد. قرار بود او ۳۵ میلیون تومان وام کالا بگیرد، من ضامنش شوم و مبلغ وام و اقساط آن را با هم نصف کنیم. اما دوستم نه تنها به وعده‌اش عمل نکرد، بلکه از پرداخت اقساط نیز خودداری کرد و حالا همه حقوقم صرف قسط‌هایی می‌شود که ضامنش شده‌ام. به طوری که دیگر چیزی از حقوقم نمی‌ماند و آدرسی هم از دوست فراری‌ام ندارم.

او با تاسف ادامه می‌دهد: ۱۰ میلیون تومان ودیعه خانه‌ام بود که وقتی به خاطر بیماری آسم در بیمارستان بستری شدم، تمام شد. دامادم حساس است و نمی‌توانم با دخترم زندگی کنم. برادرم هم فوت کرده با این وجود مدتی کنار همسر برادرم ماندم. اما مهمان یکی دو روز حرمت دارد و نمی‌توانستم بیشتر از این مزاحم زندگی دیگران شوم.

مرور خاطرات گذشته

هزاران زخم در وجودش نشسته بود. خاطرات رفاقت عذابی می‌داد و گلویش را می‌فشرد. حاصل ۱۳ سال زندگی مشترکشان با شوهرش، دو فرزند بود که بعد از جداییشان، از کودکی زیر سایه پدر بزرگ قد کشیده بودند و پس از مرگ پیرمرد مهربان، با تکیه به حقوق و مستمری او درس می‌خواندند و روزهاشان می‌گذشت.

زن سرفاکنده با مرور خاطرات گذشته می‌گوید: شوهر اولم اعتیاد داشت و خوشگذران بود. جدا شدم. آن روزها در محله حیدرآباد زندگی می‌کردیم. بعد از جدایی از شوهرم، مستمری بگیر شدم و حقوق بازنشستگی پدرم به من تعلق گرفت. زندگی نسبتاً آرام و بی‌دردسری داشتیم تا اینکه

یک روز بچه‌ها را به پارکی در نزدیکی خانه بردم و با پسر جوانی به نام "احمد" آشنا شدم.

او در پارک با دوستانش والیبال بازی می‌کرد که دعوایشان شد و تشنج کرد. "احمد" را به خانه‌ام آوردم تا اعصابش آرام شود و نصیحتش کردم.

از همان لحظه پاکیر محبتم شد و تصمیم به ازدواج با من گرفت. اما خانواده‌اش مخالف بودند و صیغه شدم. او ادامه داد: شوهر دوم، ناراحتی اعصاب و روان دارد. ۱۰ سال است با هم هستیم و مشکلی نداریم.

شب فرا رسیده بود. شبی بی‌چراغ، بی‌روزی، بی‌صدا. نه ماه را روشنی بود نه ستاره را آتشکری. گویی خزان پاییز، برگ‌ریزان زندگی این زن نیز بود. از دیوارهای شکسته آن بی‌قبوله، وحشت می‌پارید. آلونکی ۵ متری که همه داشته‌های یک عمر زندگی زن ۵۰ ساله شده بود. با ناامیدی صدا زد "خدایا مرا ببین. بنده‌ی گرفتار توام" و اشک مانع ادامه مناجات شبانه اش شد ... کسی نمی‌داند این زن با خدایش چه گفت که معجزه وار کسی از راه رسید و بی‌آنکه خودش را نشان دهد، به تاریکی شب‌هایش یک سید نور و امید هدیه کرد.

خزان زندگی یک زن

پاییز با تمام زیبایی دلگیرش بر پهنه شهر سایه انداخت و خزان، به زندگی او هم رسیده بود. زن در سایه خود فرو رفت. وحشتی عمیق به وسعت همه تنهایی‌اش در اطراف آن آلونک ناامن سایه انداخته و تمام وجودش را گرفته بود.

به جاری شدن بی‌کسی در لحظه‌های عادت داشت اما نمی‌دانست روزی یک سقف خوبی تنها پناهش می‌شود و دری که نیست! آنقدر نیست که بتواند مانع از ورود کسی شود. هوای این شهر تنگ است، تنگ آسمان می‌بارد...